

خط سرخ حکومت در مرحله‌ی دوم گفتگوهای صلح چیست؟

به جای نزاع بر سر محل برگزاری گفتگوهای صلح، محتوا جدی گرفته شود

گروه طالبان در برابر اقلیت‌های قومی و خصوصا هزاره‌های افغانستان مرتکب نسل‌کشی یا ام‌الجنايت شده‌اند. نسل‌کشی را به دلیل سنگینی و فاجعه‌بار بودن آن، ام‌الجنايت یا مادر جنايت‌ها خوانده‌اند که طالبان مرتکب آن نیز شده‌اند. با توجه به اتهام‌ها و ادعاهای که علیه طالبان وجود دارد، باید این گروه در تمام گفت‌وگوها پاسخ‌گو باشند.

۲

در شصت سالگی زریاب؛ خوب شد که «گلنار و آینه» را نوشت



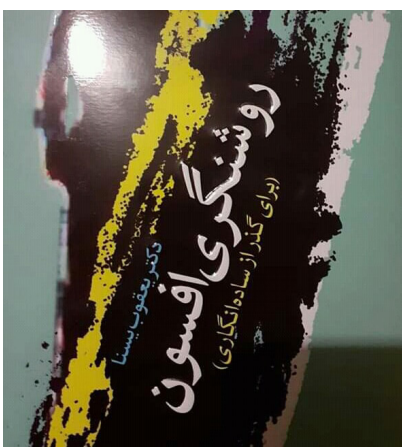
۵

نقش تلویزیون هادر توسعه سیاسی رسانه‌های تصویری در افغانستان قومی، دینی و تجاری اند که در گسترش توسعه سیاسی تاثیر گذار نیستند

رسانه‌های تصویری یکی از مهمترین متغیرهای توسعه در کشورها به شمار می‌رود. در کشورهای دموکراتیک که رسانه‌ها از آزادی بیان برخوردار هستند می‌توانند نقش فعالی را برای پیشرفت و ترقی کشورها ایفا نمایند. رسانه‌ها به طور کلی دو نقش مؤثر، نظارت و تحریک را می‌توانند برای توسعه کشورها داشته باشند. رسانه‌ها به عنوان بخش از جامعه مدنی مسئولیت دارند تا برنامه‌های حکومت را نظارت کرده و حکومت را در صورت تخلف وادار به پاسخگویی نماید. نقش دوم رسانه‌ها، به ویژه رسانه‌های تصویری این است که برای مردم روحیه توسعه و پیشرفت را ایجاد کند. بنابراین؛ رسانه‌ها با ایجاد تعامل مثبت میان حکومت و مردم، انرژی کافی برای توسعه خلق نماید.

۲

یعقوب یسنا فیلسوف فقدان، بازی و معنا در روشنگری افسون



۲



الهه‌ی موسیقی، الهه‌ی آزادی

الهه سرور و کفا یا گروه موسیقی او برای آلبوم «ترانه‌های مادران ما» برنده‌ی جایزه‌ی «سنگ لاینز» موسیقی از کشور بریتانیا شده‌اند. این خبر خوشی برای جامعه‌ی هنری و موسیقی افغانستان است. چنین ارزش‌ها و دستاوردها در تهدید احتمالی توافق صلح با گروه طالبان قرار دارد. ممکن با برگشت این گروه بار دیگر صدای موسیقی از خیابان‌ها، رسانه‌ها و محافل خوشی مردم حذف و یا در کتمان و پنهان برگذار گردد.

۲

در غیبتی بزرگ؛

در غیبت رهنورد زریاب



۲

زریاب بنابه غنای اندیشه‌ای که داشت با قناعت و آرامش فقط به ادبیات و کار ادبی و فرهنگی پرداخت. برای گرفتن یک چوکی و قدرت وسوسه نشد. از رویکرد فرهنگی حکومت همیشه انتقاد می‌کرد، خیلی جدی انتقاد می‌کرد. اما درگیر انتقادهای روزمره و... نشد که برای مورد توجه قرار گرفتن مقامات حکومتی از حکومت انتقاد کند. از روزی که دست به قلم برد و نوشت، تا روزی که درگذشت هم چنان با آرامش و با لنگر ادبی و فرهنگی برای ادبیات کار کرد. بنابراین او یک کارگر تمام مدت و تمام عمر در ادبیات و فرهنگ بود. فقط برای خواندن و نوشتن وسوسه می‌شد. وسوسه‌ای بیش‌تر و بزرگ‌تر از خواندن و نوشتن نداشت. حتا دچار وسوسه و فریب فضای مجازی نشد. فضای مجازی که تصور می‌کنیم اگر در آن فضا حضور نداشتیم، فراموش می‌شویم یا به فراموشی سپرده می‌شویم.

معاون دوم رئیس جمهور:

حقوق اقلیت‌ها در مذاکرات صلح، غیرقابل تنازل است

معاون رئیس جمهور که در این کنفرانس سخنرانی می‌کرد گفت که اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی حق دارند که در جریان مذاکرات صلح قرار داشته و نمایندگان آنها به طور مستقیم یا غیر مستقیم در روند مذاکرات صلح حضور داشته باشند.

وی عدم رسیدگی مناسب به مشکلات و حقوق اقلیت‌ها را یکی از چالش‌ها در راستای تطبیق ارزش‌های حقوق بشری نیز خواند.

معاون رئیس جمهور افزود که در افغانستان بستر حقوقی مناسب برای تأمین حقوق اقلیت‌های قومی، زبانی و فرهنگی فراهم شده و قانون اساسی کشور تنوع و تکثر قومی، زبانی، فرهنگی و حقوق اقلیت‌ها را به رسمیت شناخته است، اما تاکنون به مکلفیت‌های دولت در این زمینه به درستی عمل نشده است.



۲

خط سرخ حکومت در مرحله‌ی دوم گفتگوهای صلح چیست؟

به جای نزاع بر سر محل برگزاری گفتگوهای صلح، محتوا جدی گرفته شود



کے محمد احمدی

هیئت حکومت به کابل برگشتند و از طالبان به اسلام آباد رفتند. تا اکنون که دو طرف روی طرزالعمل توافق کردند، اما برگ برنده به دست طالبان به نظر می‌رسد. یکی اینکه آنان موضوعات مهم و مطابق خواست و پالیسی شان را بر هیئت حکومت تحمیل کردند و آن این است که هیچ موضوع خلاف دین در گفتگوهای صلح مطرح نگردد. بُرد طالبان از همینجا کلید می‌خورد. دست هیئت جمهوریت را از پشت است. دوم اینکه طالبان هم به خشونت ادامه می‌دهند، در گفتگوها از قدرت بالایی برخوردارند و یک پارچه منسجم عمل می‌کنند. پاکستان به عنوان حامی نظامی، سیاسی و حتی اقتصادی گروه تروریستی طالبان نیز از لابی قوی در کشورهای منطقه و جهان برخوردار است که جهان را قناعت می‌دهند که بدون حضور طالبان در قدرت جنگ افغانستان پایان نمی‌یابد و خشونت پایان نخواهد یافت.

در مقابل دو دستگی و اخلافات سیاسی در هیئت جمهوریت و حکومت به نظر می‌رسد. هنوز یک خط مش واضح و یک پارچه در برابر طالبان ندارند. شورای عالی مصالحه با ارگ هماهنگ به نظر نمی‌رسد. رییس جمهور غنی تاکید دارد که مرحله دوم گفتگوها باید در افغانستان و در ولایت قندهار برگزار شودو جایی که طالبان از آنجا سربلند و اکنون یک طرف قضیه جنگ و صلح را تشکیل می‌دهد. و اما عبدالله عبدالله رییس شورای عالی مصالحه ملی گفته است که محل برگزاری روز دوم گفتگوها نه به باید باعث تاخیر در روند مذاکرات صلح گردد. او تاکید کرده است که محل بعدی گفتگوهای صلح با طالبان به زودترین فرصت مشخص می‌شود.

در طرف دیگر قضیه معاون اول رییس جمهور گفته است که طالبان طی نامه‌ای گفته‌اند که اگر زندانیان آنان را اعدام کنند، کابل را مسلخ شیعیان تبدیل خواهند کرد. این حرف معاون اول رییس جمهور باعث واکنش برخی رهبران و نجیگان جامعه شیعه شده است که معاون نخست رییس جمهور نه باید شیعه هراسی راه اندازد. واقعیت اما این است که به تکرار برخی رهبران سیاسی هزاره‌ها، فعالین مدنی و حقوق بشری گفته‌اند که هزاره‌ها مورد حملات سیستماتیک گروه‌های تروریستی قرار می‌گیرند. حمله طالبان در میرزا اولنگ، ارزگان، جاغوری و غرب کابل نشان داد که داعش و طالب ازهیچ ابزاری بر علیه هزاره‌ها دریغ نمی‌کنند.

چنین اظهار نظرهای متفاوت از آدرس حکومت نشان می‌دهد که هنوز اجماع سیاسی بر سر گفتگوهای صلح شکل نگرفته و این باعث هیئت حکومت در برابر طالبان ضعیف ظاهر شوند، پراکنده صحبت کنند، از موضع قدرتمند وارد نشوند، خط سرخ مشخص و معین نداشته باشند و این منجر به شکست جمهوری خواهد شد.

در حالیکه تاکنون باید همه موارد اختلافی بین رهبران سیاسی حکومت حل می‌شد و روی اجندا، کاهش خشونت‌ها و حفظ نظام جمهوری بحث می‌کردند. به یک نتیجه مشخص می‌رسیدند و از یک خواست واحد در برابر طالبان سخن می‌زدند. تاکنون به جز کاهش خشونت‌ها هیچ طرح جدی از سوی هیئت حکومت به آدرس طالبان مطرح نشده و هیچ موردی بر طالبان قبولانده نشده است. و اما طالبان حکومت همه‌شمول و اسلامی را مطرح کرده‌اند، از آمریکا خواستند که افراد شان آزادانه گشت و گذار کنند و نیز از آزادی هفت هزار زندانی دیگر شان از زندانی‌های حکومت افغانستان آزاد شوند.

اختلافات سیاسی سران حکومت و عدم شکل گیری اجماع سیاسی از یک طرف باعث شکست جمهوری و پیروزی امارت خواهد و از جانب دیگر جنایت‌های جنگی و حقوق بشری طالبان نا دیده گرفته می‌شود.

گروه طالبان تاکنون از سوی نهادهای معتبر بین المللی متهم به ارتکاب جنایت‌های گوناگونی چون جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی و در نهایت مرتکب نسل‌زدایی نیز شده‌اند.

گروه طالبان در برابر اقلیت‌های قومی و خصوصا هزاره‌های افغانستان مرتکب نسل‌کشی یا ام‌الجنایت شده‌اند. نسل‌کشی را به دلیل سنگینی و فاجعه‌بار بودن آن، ام‌الجنایت یا مادر جنایت‌ها خوانده‌اند که طالبان مرتکب آن نیز شده‌اند. با توجه به اتهام‌ها و ادعاهای که علیه طالبان وجود دارد، باید این گروه در تمام گفت‌وگوها پاسخ‌گو باشند. مخصوصا این که قسمت بزرگی از این جنایات در زیر تسلط امارت اسلامی طالبان در افغانستان انجام شده است، حالا اگر طالبان در گفت‌وگوهای صلح اصرار بر نظام امارت و یا حکومت اسلامی دارند باید جرم‌های را که مسوولان امارت اسلامی مرتکب شده‌اند، نیز بپذیرند.

هرچند ممکن است که مذاکره کنندگان فعلی طالبان در این جنایات دست نداشته باشند اما به دلیل بودن در این گروه، حمایت از این گروه و تشویق و ترغیب و باورهای آنان به چنین جنایت‌بالاخره باید طالبان را وادار به پاسخ‌گویی کند. طرح این مسایل در میز مذاکره با طالبان حداقل این حسن را دارد که زندانیان طالبان نباید آنگونه که توافق شده است، بدون قید و شرط آزاد شوند و طالبان از یک گروه جنایتکار به آسانی تبریته شوند.

این تبریته زمانی ممکن می‌شود که اختلافات سیاسی در میان رهبران سیاسی حکومت حل نشود، از یک موضع واحد سخن نزنند و در یک جبهه علیه طالبان ایستادگی نکنند.



الهه‌ی موسیقی، الهه‌ی آزادی

الهه سرور، آوازخوان اهل افغانستان برنده‌ی جایزه‌ی «سانگ لاینز» در بخش موسیقی از کشور بریتانیا شد



کے بی نظیر طاهریان

در روزهای که گفتگوهای صلح جدی‌تر شده، طالبان در ابتدای گفتگوها قواعد دینی و مذهبی سخت‌تر و محکم‌تری وضع کرده، موضوعات خلاف دین را مردود و مطرح کردن آن را در گفتگوهای صلح مسدود کرده‌اند، از جانب دیگر سروصدای حکومت موقت با اشتراک این گروه تروریستی نیز در محافل سیاسی گفته و شنیده می‌شود، اما در چنین شرایطی یک آوازخوان زن افغان برنده‌ی جایزه موسیقی می‌شود.

الهه سرور و کفایا گروه موسیقی او برای آلبوم «ترانه‌های مادران ما» برنده‌ی جایزه‌ی «سانگ لاینز» موسیقی از کشور بریتانیا شده‌اند. این خبرخوشی برای جامعه‌ی هنری و موسیقی افغانستان است. چنین ارزش‌ها و دستاوردها در تهدید احتمالی توافق صلح با گروه طالبان قرار دارد. ممکن با برگشت این گروه بار دیگر صدای موسیقی از خیابان‌ها، رسانه‌ها و محافل خوشی مردم حذف و یا در کتمان و پنهان برگزار گردد.

پیام که این جایزه‌ی موسیقی به دولت افغانستان در مذاکرات صلح با طالبان دارد این است که بایستی از آزادی‌های زنان در عرصه‌ی فرهنگ و هنر حفاظت و حراست گردد. جدی گرفته شود. آنان در طول دودهمه اخیر دستاوردهای چشم‌گیری در عرصه‌ی سینما و موسیقی دارند. با امکانات ناچیز و با تهدیدها و محدودیت‌های فروان. نه باید از بین بروند. مبادا بار دیگر صدای زنان افغان در تاریک‌خانه‌های ظلمت و وحشت خاموش گردد. گروه اورکستر بانوان زهره در انستیتوت ملی موسیقی، الهه سرور در آواگی و مهاجرت و سایر هنرمندان مطرح زن افغان نشان داده‌اند و ثابت کرده‌اند که می‌توانند برای جهان و افغانستان آواز بخوانند. این صداها نه باید خاموش و یا برای همیشه آواره گردند. باید در جامعه جنگ زده افغانستان تکثیر شوند. نه این که خاموش گردند.

در توافق احتمالی صلح با گروه تروریستی طالبان نه باید حقوق موسیقایی مردم افغانستان و خصوصا زنان نادیده گرفته شود. زیرا این گروه تروریستی با هنر موسیقی و درکل با مدنیت و مدارا دشمنی دارند. شنیدن صدای زن را حرام می‌دانند. طالبان می‌خواهند که صدای موسیقی زنان خاموش و سیمای آنان در پستوی خانه‌ها، زیرنقاب‌ها و حجاب‌ها مخفی و زندانی باشند.

”

الهه سرور و کفایا گروه موسیقی او برای آلبوم «ترانه‌های مادران ما» برنده‌ی جایزه‌ی «سانگ لاینز» موسیقی از کشور بریتانیا شده‌اند. این خبرخوشی برای جامعه‌ی هنری و موسیقی افغانستان است. چنین ارزش‌ها و دستاوردها در تهدید احتمالی توافق صلح با گروه طالبان قرار دارد. ممکن با برگشت این گروه بار دیگر صدای موسیقی از خیابان‌ها، رسانه‌ها و محافل خوشی مردم حذف و یا در کتمان و پنهان برگزار گردد.

“

برجسته ساختن چهره‌های تازه و جدی موسیقی در جهان گفته شده است. این مجله در واقع یک رسانه برای هنرمندان جدی در بخش موسیقی در جهان است.

این جایزه در حالی به الهه سرور اهدا شد که او در بخش موسیقی «اوپیرا» در هند تحصیل کرده و سپس لیسانس‌اش را در بخش انیمیشن از دانشگاه هنرهای لندن گرفته است.

الهه سرور به‌گونه‌ی آماتوری و خودکار در حدود دوازده سال پیش هنر موسیقی را آغاز کرد. اکنون پنج سال می‌شود که در خارج از کشور در عرصه‌ی هنرموسیقی حرفه‌یی و مسلکی فعالیت دارد. او در دور چهارم برنامه‌ی ستاره افغان که توسط تلویزیون خصوصی طلوع بخش و اجرا می‌گردید، حضور یافت ولی مقام هشتم را از آن خود کرد. جامعه سنتی افغانستان برای الهه سرور رای نداد که مقام نخست را کسب کند، اما تندیس بهترین زن آوازخوان افغان را دریافت کرد.

اشتراک در برنامه ستاره‌ی افغان و اجرا روی صحنه برای الهه سرور درد سرساز نیز شد. حتی تهدید به مرگ گردید. او مجبور شد که افغانستان را ترک کند و برای ادامه‌ی زندگی شهر لندن را برگزید.

تو که موری نظر با کی کنوم یار!



کے اسد بودا

زندگی را می‌سراید.

الهه از خطر «ستاره افغان شدن» جان سالم به در برد. ستاره افغان، این پروژه‌ی «سیاسی-اقتصادی» چیزی جز همان روند رو به مرگ فرهنگ در این کشور نیست. چرا «ستاره افغان»؟ «ونه «ستاره هزاره»؟ «ستاره ازبیک»؟ «ستاره تاجیک»؟، «قرزل‌باش» و «بلوچ» و اقوام دیگر؟ این روند شتابان «حذف‌ادغامی» و استحاله‌ی هویت اقوام دیگر در هویت مجعول به نام «افغان» چیزی نیست، جز بر بادرفتن تاریخ و فرهنگ این سرزمین. الهه اما در دل این کلیت ادغام نشد و همچنان از هر حیث «استثنا» باقی ماند: استثنا از حیث زن بودن، تا قاعده شرف دروغین مردانه بر اساس آن خود را برسازد و استثنا از حیث غیرافغان بودن، تا کلیت بی‌اساس افغان با طرد او خود را تعریف کند. اگر الهه ستاره افغان می‌شد «در این دنیا نظر با کی می‌کدیم»؟

الهه ستاره افغان نشد، «ستاره» شد. اشتباه است اگر «ستاره‌افغان بودن» مساوی «ستاره» بودن فرص کنیم، ستاره‌افغان نبودن به معنای ستاره‌نبودن نیست. دراین آسمان بی کران بی‌شمار ستاره وجود دارد. درست در آخرین لحظه که ستاره افغان نبودنش قطعی شد، «الهه» در ترانه‌هزارگی «تو کی موری» درخشید، به کردار هزاران ماه تابان و به روشنی تمامی ستارگان آسمان. الهه با اجرای ترانه هزارگی مسابقه را باخت و رفت اما نه برای همیشه؛ بازنده، برنده است، او باخت تا نبرد. الهه وعده داده است که بر می‌گردد، خیلی زود تر از «وقت گل نی». دعا کنید که بیاید و این بار نه با چشمان بادامی لبریز از اشک، بلکه با آلبوم‌ها و ترانه‌های همه جا را ستاره باران کند. مردم «چشم‌دِ رای الهه» هستند. وقتی باز آید «دانه دانه گل» فرّش راه او خواهیم نمود.

«بودن» نیاز به «اثبات» دارد. اثبات از طریق نفی و به گفته‌ای الهه «تحمّل تمامی حرف‌های ناروا» در جامعه‌ی هزاره از آن رو که «زن» است و در افغانستان از آن جهت که «هزاره» است. الهه تلاش کرد خودش را «اثبات» کند، اما آن چه در عمل اتفاق افتاد، نفی او بود. الهه رفت، الهه نفی شد، اما خدا را شکر که «ستاره افغان» نشد و همچنان «ستاره هزاره» باقی ماند. الهه با ستاره افغان نشدنش، ستاره شد. اینکه نفی می‌شود، دلیل است بر اینکه هست؛ ناهستی، نیست و بنابراین نفی آن بی‌معناست.

الهه آن حقیقتی را که زبان قادر به بازنمایی آن نبود، با رفتنش آشکار کرد: تبعیض مضاعف. رفتن او «کلام ناب» است؛ «بیان آشکار هستی از هرجهت نفی شده». نفی الهه ذهن زخمی هزاره‌ای «بلازده معتقد» را که تاب و توان صدای او را نداشت و حس می‌کرد، صدای الهه «شرف» او را برباد می‌دهد، تسکین خواهد داد. این صدا از آن جهت که «اغوا» می‌کرد، ترس‌آور بود و بدان خاطر که جاذبه داشت همه را از خود راند؛ و چرا ترس آور نباشد وقتی این صدا همه آن‌هایی را که تظاهر به نفرت می‌نمایند، «افسون» می‌کند. این مردم سوگوار، عاشق صدای مایخولیایی و ماتم‌زا است، شیفته‌ی آواز مرموز و «تعویذ» و «طلسم» و «اله‌های ریاکارانه»؛ دیوانه‌ی آهنگ‌های عزا و زخم‌زدن بر خویش. آواز جان خراش الهه، طلسم آن‌ها می‌شکند؛ آن‌ها «غم» و اندوه می‌خواهند نه شادی و «سرور» و بنابراین تاب صدای افسون‌گر الهه را ندارند. صدای مایخولیایی اهریمنان بدآواز، پیام‌آوران مرگ و نیستی و «دراکولای خون آشام»، آن‌ها را به وجد و طرب می‌آورد، نه «فرشتگان خوش‌آواز» چون الهه که در شهر مرگ صدای «سرور» و



تو که موری دَ اینجی چه کنوم یار؟
در این دنیا نظر با کی کنوم یار؟
گلی خوش‌بوی زبایم تو بودی
گلی بی بوی کی ره بو کنوم یار؟

وقتی الهه سرور از مسابقه‌ی ستاره افغان حذف شده بود یادداشتی نوشته بودم: الهه رفت و از مسابقه‌ی «ستاره افغان» حذفش کردند. جعفر می‌گفت: «امسال سال الهه است»، سال الهه اما دیشب نه با «سرور» و شادی، بلکه با اشک پایان یافت، از آخرین آواز «الهه» صدای «آبه میرزا» به گوش می‌رسید: «بنالم تا بنالد کوه- و کوهسار!» حذف «ناپهنگام» او را باید معنادار دانست: تبعیض و نابرابری جنسی و قومی در افغانستان. الهه، دلیل فاجعه است، اما نه از آن جهت که از مسابقه ستاره افغان حذف شد، بل بدان خاطر که در افغانستان، و

نقش تلویزیون‌ها در توسعه سیاسی

رسانه‌های تصویری در افغانستان قومی، دینی و تجاری اند که در گسترش توسعه سیاسی تاثیر گذار نیستند



کرام عارف وفايي، استاد دانشگاه

رسانه‌های تصویری یکی از مهمترین متغیرهای توسعه در کشورها به شمار می‌رود. در کشورهای دموکراتیک که رسانه‌ها از آزادی بیان برخوردار هستند می‌توانند نقش فعالی را برای پیشرفت و ترقی کشورها ایفا نمایند. رسانه‌ها به طور کلی دو نقش مؤثر، نظارت و تحریک را می‌توانند برای توسعه کشورها داشته باشند. رسانه‌ها به عنوان بخش از جامعه‌مدنی مسئولیت دارند تا برنامه‌های حکومت را نظارت کرده و حکومت را در صورت تخلف وادار به پاسخگویی نماید. نقش دوم رسانه‌ها، به ویژه رسانه‌های تصویری این است که برای مردم روحیه توسعه و پیشرفت را ایجاد کند. بنابراین، رسانه‌ها با ایجاد تعامل مثبت میان حکومت و مردم، انرژی کافی برای توسعه خلق نماید. بدون تردید، رساندن نیازها و مشکلات مردم به حکومت، می‌تواند زمینه ارائه خدمات به موقع از سوی حکومت برای مردم را فراهم نماید. از سوی، پخش و نشر برنامه‌های دولت و پاسخ حکومت به نیازهای مردم، باعث رضایت و حمایت مردم از دولت می‌شود. بعد از سال ۲۰۰۱، در افغانستان فرصت خیلی خوبی برای رسانه‌های تصویری فراهم گردید. طوریکه از آن زمان تا اکنون رسانه‌های تصویری زیادی، در کشور فعالیت می‌کنند. بر اساس گزارش‌های وزارت مخابرات، تقریبا یک‌صد تلویزیون دولتی و خصوصی در کشور فعال است که در شبانه روز حدود ۲۱۵۹ ساعت برنامه را در سراسر افغانستان پخش می‌کنند.

هرچند رسانه‌های کشور با مشکلات زیادی مالی، عدم دسترسی سریع به اطلاعات، نا امنی و... مواجه است. با این وجود از نظر آزادی بیان و نشر مطالب، مناسب‌ترین وضعیت را در طول تاریخ کشور و کشورهای همسایه داشته است. بنابراین؛ بررسی فعالیت رسانه‌های تصویری بعد از دو دهه فعالیت و ارزیابی، نقش آن‌ها بر روند توسعه به ویژه توسعه سیاسی از اهمیت اساسی برخوردار است. در نوشتار حاضر می‌خواهیم این سوال را مطرح کنیم که رسانه‌های تصویری افغانستان چه نقشی را در توسعه سیاسی کشور بازی کرده است؟

برای بررسی این موضوع باید مروری به لیست برنامه‌ها و جدول پخش برنامه‌های تلویزیون‌های کشور در طول ۲۴ ساعت و یا یک هفته نماییم. با مشاهده برنامه‌های تلویزیون‌های افغانستان درمی‌یابیم که اکثریت تلویزیون‌های کشور را تلویزیون‌های تجاری تشکیل می‌دهد. این تلویزیون‌ها از پربی‌ننده‌ترین رسانه‌های کشور است که سراسر افغانستان به خصوص مناطق پر جمعیت شهری را پوشش می‌دهند.

دومین دسته‌ای از تلویزیون‌های افغانستان از نظر تعداد و بیننده، شبکه‌های قومی است. این تلویزیون‌ها نیز خدمات ماهواره‌ای دارند و در سراسر کشور، قابل دریافت و مشاهده است.

دسته سوم از نظر تعداد و بیننده نیز متعلق به تلویزیون‌های دینی است. این دسته نیز در سراسر افغانستان نشرات دارند. سرانجام تلویزیون‌های دولتی در ردیف چهارم از نظر تعداد و بیننده قرار می‌گیرند. تلویزیون ملی افغانستان نیز در بیشتر ولایت‌های کشور قابل دسترس است.

جدول برنامه‌های تلویزیون‌های کشور نشان می‌دهد که بیشتر زمان این تلویزیون‌ها به ترتیب، اختصاص به سرگرمی، موسیقی، مباحث قومی، دینی، خبری و به صورت محدود علمی، داده شده است. اکنون به تحلیل تأثیر تلویزیون‌های کشور در توسعه

سیاسی و به ویژه شاخص‌های فرهنگ سازی، انسجام ملی و مشارکت ملی می‌پردازیم:

فرهنگ‌سازی: از بررسی یافته‌های فوق پی می‌بریم که اکثریت برنامه‌های تلویزیونی در کشور به برنامه‌های تفریحی، موسیقی، قومی و دینی و تعداد محدودی به اخبار و آموزش اختصاص یافته است. بنابراین، تلویزیون‌های کشور نقش خود نسبت به فرهنگ‌سازی در کشور را به صورت درست و مطابق به نیازهای



افغانستان انجام نداده است. زیرا این شبکه‌ها، هیچ برنامه‌ای در باره مسئولیت‌های شهرنشینی، فرهنگ شهرنشینی، ایجادروحیه تلاش برای توسعه، آموزش مهارت‌های فنی، آموزشی، علمی، مناظره‌های علمی و... ندارد. برعکس پخش فیلم‌ها و سریال‌های جنگی و تفریحی باعث تشدید انحرافات، جرایم و اغفال مردم شده است.

به نظر می‌رسد این برنامه‌ها، بر اساس ضرورت‌ها و اولویت‌های فرهنگ‌سازی در نظر گرفته نشده است. افغانستان یکی از عقب مانده‌ترین کشورهای جهان است که هنوز از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به صورت فاحشی به کشورها و قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای وابسته است. سالانه هزاران نفر در حملات تروریستی به خاک و خون کشیده می‌شود. بیکاری و فقر به بالاترین میزان خود طی دو دهه رسیده است. میلیون‌ها معلول و خانواده شهید در کشور وجود دارند که دغدغه‌شان زنده ماندن است. صدها هزار جوان برای یافتن لقمه‌ای نان، خود را به صحراهای خشک و اقیانوس‌های خشن می‌اندازد. ده‌ها هزار خانواده در سال به دلیل قحطی و جنگ خانه‌های شان را از دست می‌دهند و در کشور بیجا می‌شوند. تقریبا پنج میلیون معتاد در کشور وجود دارد. هر روز در شهر و کنار جاده‌ها با تعداد زیادی از افراد نیازمند(گدایی‌گر) که تعداد شان به صورت سرسام آوری هر روز در حال افزایش است، مواجه هستیم. ادارات دولتی غرق در فساد و حاکمان در صدد استحکام و استمرار قدرت خود هستند. با این وجود آیا باز هم نیازی برای تفریح، سرگرمی و شنیدن موسیقی است؟ معمولا به تفریح، سرگرمی و موسیقی بعد از یک مدت کار طاقت فرسا، خستگی و تلاش ضرورت می‌شود. اما در افغانستان هنوز که کاری انجام نشده است. این کشور از عقب مانده‌ترین کشورهای جهان است.

آمارهای معتبر دولتی و بین‌المللی نشان می‌دهد که فقر، بیکاری و فساد در کشور بیداد می‌کند. پس چگونه خسته شده‌ایم که نیاز به تفریح داشته باشیم؟ و یا به چه اندازه از آرامش، آسودگی و رفاه برخورداریم که نیاز به سرگرمی داشته باشیم؟ آیا در میان

تروریسم، فقر، وایستگی و... خطرناک است. هرچند کشمش‌های قومی طی دو دهه اخیر همواره مانع مهمی برای توسعه بوده است اما این عامل در صورت تشدید ممکن به فروپاشی و یا ایجاد فاجعه بزرگی در کشور درآید.

به قول کار رالف دارندورف هر جامعه و کشوری برای وحدت داخلی، نیاز به تعریف و شناسایی یک دشمن خارجی دارد. بر این اساس رسانه‌ها می‌توانست خیلی نقش مهم و فعالی را برای وحدت و یکپارچگی افغانان و معرفی دشمنان داشته باشند. تا بدین وسیله هم از آسیب‌های اختلافات قومی در کشور بکاهند و هم جلوسربازگیری و نفوذ دشمنان از مردم افغانستان را بگیرند. بنابراین؛ رسانه‌ها می‌توانستند خیلی نقش مؤثر در سیاست خارجی داشته باشند. قدرت و تأثیر تصمیم گیرندگان سیاسی در روابط خارجی و داخلی وابسته به حمایت مردم است. به علاوه در کشور با توجه به امکانات و آزادی رسانه‌ها، امکان ایجاد روحیه توسعه و احساس نفرت مشترک نسبت به دشمنان و تهدیدهای خارجی وجود داشت.

مشارکت ملی: تلویزیون‌های افغانستان با پخش برنامه‌های تفریحی و موسیقی مردم را از سیاست و فعالیت‌های شهروندی دور نگاهمیدارد. در حالیکه می‌توانست با پخش برنامه‌های انگیزشی مردم را به سوی فعالیت‌های توسعه‌ای و مشارکت سیاسی جهت بدهند. مردم باید به صورت واقعی، ضرورت یک حکومت دموکراتیک و حمایت گسترده از آن را درک کنند. اگر مروری به میزان مشارکت مردم در انتخابات طی چهار دوره و میزان سهم‌گیری آنان در فعالیت‌های شهروندی نماییم، در می‌یابیم که مشارکت مردم به گونه معنادار کاهش یافته است. همچنین روحیه توسعه و مشارکت در فعالیت‌های گروهی، همدیگرپذیری به صورت فاحشی کاهش یافته است. همه این آسیب‌ها به دلیل عدم تمایل رسانه‌ها به مسائل و برنامه‌های توسعه‌ای است. در عصر کنونی یگانه مجرای که از طریق آن این انگیزه به مردم تداعی و انتقال داده می‌شود رسانه‌ها و به خصوص تلویزیون است.

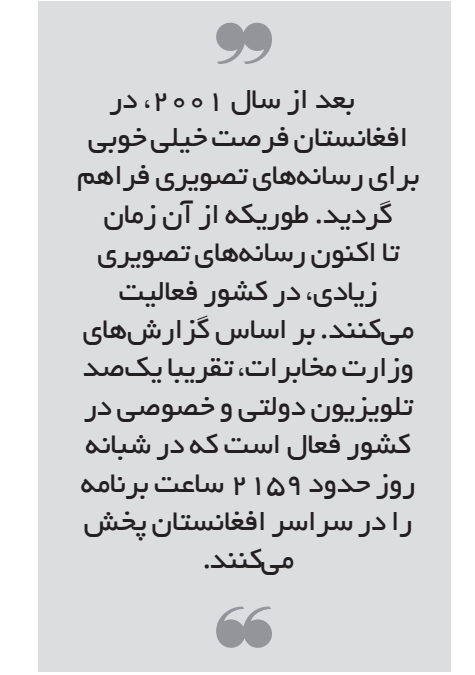
با توجه به مباحث فوق، ما نیاز اساسی به سامان دادن کشور داریم. مهمترین مشکلات ما عدم انسجام، بی‌تفاوتی نسبت به منافع ملی، فساد اداری، عدم پاسخگویی و احساس شهروندی است. ما به امنیت و آرامش، وحدت و انسجام، صنعت و تجارت، مسئولیت و مشارکت و خودکفایی و استقلال نیاز داریم. بنابراین، لازم است که رسانه‌ها و تلویزیون‌های کشور به نشر مطالب که برآورنده اهداف فوق باشند بپردازند.

رسانه‌ها، باید روحیه توسعه، همدیگرپذیری، مشارکت، مسئولیت و خلاقیت را در شهروندان به وجود آورد. رسانه‌ها باید بیشتر زمان و برنامه‌های شان را به تهیه و شناسایی اولویت‌های جامعه، مستندهای آموزشی، چگونگی فرایند پیشرفت و ترقی کشورهای توسعه یافته و تجربیات آن‌ها بپردازند. از نوآوری، خلاقیت و تلاش مردم جاپان، آمریکا، استرالیا، هند، چین، فرانسه، آلمان، مالزی، ترکیه و سنگاپور در توسعه بگویند. از رشد سریع شرکت‌های فراملی و استعداد بنیان گزاران، مهارت مدیران و تلاش کارگران آن برنامه تهیه کنند. برنامه‌های رشد خلاقیت، استعداد یابی و مسابقات هوشی برگزار کنند. جوایز را که به برنامه‌های تفریحی و موسیقی اختصاص می‌دهند، چرا به مسابقات علمی و تشویق کودکان و جوانان هزینه نمی‌کنند. در طی دو دهه کودکان مخترع و جوانان خلاق زیادی را در گوشه‌های کشور مشاهده کردیم به چه اندازه از آن‌ها استقبال صورت گرفت و به استعداد آنان چه پاسخی داده شد؟

به نظر من، تلویزیون‌های کشور با پخش برنامه‌های تفریحی، موسیقی و شخص محور به علاوه اینکه روحیه مشارکت، همدیگر پذیری، توسعه، وحدت و شگوفایی را در مردم به وجود نیاورده است، نقش فعالی را در اغفال مردم از توسعه و سرگرم نگهداشتن

آنان به تفریح و سرگرمی داشته است. این تلویزیون‌ها، فرصت‌های توسعه را از مردم گرفته و با پخش سریال‌های جنگی و سرگرم کننده، روحیه خشونت پروری و قانون گریزی را در مردم به وجود آوردند. به همین دلیل ممکن است افزایش جرایم شهری به علاوه عدم کارایی دولت، با پخش سریال‌های جنگی و جنایی ارتباط مستقیم داشته باشد.

تلویزیون‌های کشور برآورده می‌شود؟ تعدادی از تلویزیون‌های کشور اهداف قومی دارند و در جهت برآورده شدن مقاصد و منافع رهبران قومی نشرات دارند. بدون تردید، این رهبران دیدگاه مشترک نسبت به تأمین منافع عمومی ندارند و همواره از



احساسات مردم جهت برآورده شدن اهداف شخصی خود استفاده می‌کنند. این شبکه‌ها، برعکس در جهت تشدید اختلافات قومی و برجسته کردن آن عمل می‌کنند. به همین دلیل، طی دو دهه اخیر که رسانه‌ها فعالیت گسترده در کشور دارند این اختلافات فروکش نکرده و احساسات قومی همچنین فعال باقی مانده است. تنش‌های قومی در کشور، به اندازه هر تهدید دیگر مانند؛



می‌کنند، اما اقلیت‌های کشور در مورد حقوق شان جدا نگران هستند.

معاون رییس جمهور اطمینان که داد حقوق بشر، حقوق زنان و حقوق اقلیت‌ها در مذاکرات صلح جزء اصول اساسی حکومت افغانستان و غیرقابل تنازل است. وی تأکید کرد که ما نمی‌خواهیم یکبار دیگر به گذشته‌های تاریک برگردیم و اقوام کشور و زنان این سرزمین را به حاشیه برانیم و یک حکومت استبدادی، مطلق العنان و انحصار گرا و مردسالار را حاکم بگردانیم.

سیماسمر، وزیر دولت در امور حقوق بشر و روابط بین‌الملل

معاون دوم رییس جمهور:

حقوق اقلیت‌ها در مذاکرات صلح، غیرقابل تنازل است

نشده است.

سرور دانش گفت که در قانون اساسی کشور از اقوام اوزبیک، ترکمن، بلوچ، پشه‌یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و اقوام پامیری نام برده شده؛ اما برای رشد و تقویت زبان، ادبیات، فرهنگ و تاریخ این اقوام کاری صورت نگرفته است.

وی گفت که این اقوام ممکن است از نگاه مذهبی مورد تبعیض و محرومیت نباشند؛ ولی از نگاه فرهنگی کاملا از حقوق خود محروم مانده اند.

معاون رئیس جمهور گفت که هنوز هم در کشور ما ذهنیت برخی از افراد و حلقات طوری است که اگر از حقوق یک اقلیت و هویت فرهنگی و زبانی صحبت شود، فوراً گفته می‌شود که این سخن مخالف وحدت ملی است؛ در حالی که احترام به هویت و فرهنگ همه اقوام کشور عین وحدت ملی است و موجب تحکیم همبستگی و همدلی می‌شود.

سرور دانش با اشاره به روند صلح کشور، گفت با وجود اینکه حکومت و مردم افغانستان از پروسه صلح به تمام معنا حمایت

کرام **جاهه ابریشم:** کنفرانس ملی اقلیت‌های آسیب پذیر افغانستان و روند صلح از سوی مؤسسه حقوق بشر و محو خشونت و شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر افغانستان هفته گذشته در کابل برگزار شد.

معاون رئیس جمهور که در این کنفرانس سخنرانی می‌کرد گفت که اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی حق دارند که در جریان مذاکرات صلح قرار داشته و نمایندگان آنها به طور مستقیم یا غیر مستقیم در روند مذاکرات صلح حضور داشته باشند.

وی عدم رسیدگی مناسب به مشکلات و حقوق اقلیت‌ها را یکی از چالش‌ها در راستای تطبیق ارزش‌های حقوق بشری نیز خواند.

معاون رییس جمهور افزود که در افغانستان بستر حقوقی مناسب برای تأمین حقوق اقلیت‌های قومی، زبانی و فرهنگی فراهم شده و قانون اساسی کشور تنوع و تکثر قومی، زبانی، فرهنگی و حقوق اقلیت‌ها را به رسمیت شناخته است، اما تاکنون به مکلفیت های دولت در این زمینه به درستی عمل



دکتر یعقوب یسنا

من معمولاً از «غیبت» در سه معنا استفاده می‌کنم. غیبت به تعبیر دریدا در ارتباط به معنا، نشانه و مناسبات زبان به کار می‌رود. غیبت به معنای فقدان و مرگ و غیبت به معنای فراق‌کنی و در نبود کسی سخن گفتن. در باره‌ی برداشتم از غیبت در چند جستار روشنگری افسون پرداخته‌ام که این‌جا نیاز به پرداخت بیشتر نمی‌بینم. در این یادداشت برای این به غیبت اشاره کردم که از مفهوم غیبت در نبود استاد زریاب استفاده کنم و این یادداشت را در باره‌ی غیبتی بزرگ که غیبت استاد رهنورد زریاب است بنویسم. اما نمی‌توان غیبت به ویژه غیبتی بزرگ- که مرگ است- آن هم مرگ نویسنده‌ای مانند زریاب را با سخن و غیبت کردن پُر کرد.

استاد زریاب بنابه غنای اندیشه‌ای که داشت با قناعت و آرامش فقط به ادبیات و کار ادبی و فرهنگی پرداخت. برای گرفتن یک چوکی و قدرت وسوسه نشد. از رویکرد فرهنگی حکومت همیشه انتقاد می‌کرد، خیلی جدی انتقاد می‌کرد. اما درگیر انتقادهای روزمره و... نشد که برای مورد توجه قرار گرفتن مقامات حکومتی از حکومت انتقاد کند. از روزی که دست به قلم بُرد و نوشت، تا روزی که درگذشت هم‌چنان با آرامش و با لنگر ادبی و فرهنگی برای ادبیات کار کرد.

در غیبتی بزرگ؛

در غیبت رهنورد زریاب

استاد زریاب خود را متأثر از نویسنده‌های جهان می‌دانست. واقعیت این بود که او از نویسنده‌های زیادی خوانده بود و تأثیر پذیرفته بود. هرچه بیش‌تر بخوانیم، بیش‌تر تأثیر می‌پذیریم. این تأثیرپذیری‌ها باید در اندازه‌ای برسد که سرچشمه و منبع ذهنی فرد شود و فرد با تأثیرپذیری معرفتی گسترده بتواند به بازبینی، بازخوانی و بازتولید تأثیرپذیری گسترده‌ی معرفتی خود پردازد.

استی مردم به تو مدیر صاحب، مشاور صاحب و... می‌گویند.

چرا چنین است؟ چرا کسی نمی‌خواهد اندیشمند شود؟ چرا کسی نمی‌خواهد پژوهشگر شود؟ چرا کسی نمی‌خواهد واقعا در ادبیات کار کند؟ پاسخ من این است که جامعه‌ی ما دچار فقر اندیشه و فرهنگ است. همه بزرگی و جایگاه را در چوکی حکومتی و در فساد بیش‌تر حکومتی می‌دانند. بنابراین هر کدام ما با استفاده از چند روز کار ادبی و فرهنگی برای خود شهرت کمایی می‌کنیم تا بتوانیم به چوکی‌ای برسیم که فردی با اهمیت، مهم و با جایگاه در جامعه شویم.

از آن جایی که جامعه و خود ما دچار فقر اندیشه و فرهنگ هستیم، خودکم‌بینی فرهنگی داریم. این خودکم‌بینی و نارسایی اندیشه و فرهنگ را می‌خواهیم با گرفتن یک چوکی و ماموریت در حکومت کتمان کنیم و احساس کنیم فرد بزرگی شده‌ایم. تا فقر اندیشه و فرهنگ در جامعه‌ی زوده نشود، این وضعیت جریان خواهد داشت. شاعر و نویسنده‌ای از حکومت برای این انتقاد می‌کند که مقامات حکومتی متوجه او شوند و او را وارد حکومت کند که او دیگر از مقامات حکومتی انتقاد نکند. حتا ما انتقاد را برای اصلاح انجام نمی‌دهیم، بلکه از انتقاد می‌خواهیم سوء استفاده کنیم.

استاد زریاب بنابه غنای اندیشه‌ای که داشت با قناعت و آرامش فقط به ادبیات و کار ادبی و فرهنگی پرداخت. برای گرفتن یک چوکی و قدرت وسوسه نشد. از رویکرد فرهنگی حکومت همیشه انتقاد می‌کرد، خیلی جدی انتقاد می‌کرد. اما درگیر انتقادهای روزمره و... نشد که برای مورد توجه قرار گرفتن مقامات حکومتی از حکومت انتقاد کند. از روزی که دست به قلم بُرد و نوشت، تا روزی که درگذشت هم‌چنان با آرامش و با لنگر ادبی و فرهنگی برای ادبیات کار کرد.

بنابراین او یک کارگر تمام مدت و تمام عمر در ادبیات و فرهنگ بود. فقط برای خواندن و نوشتن وسوسه می‌شد. وسوسه‌ای بیش‌تر و بزرگ‌تر از خواندن و نوشتن نداشت. حتا دچار وسوسه و فریب فضای مجازی نشد. فضای مجازی که تصور می‌کنیم اگر در آن فضا حضور نداشتیم، فراموش می‌شویم یا به فراموشی سپرده می‌شویم.

رهنورد زریاب؛ نگران فرهنگ و زبان

نظر استاد زریاب در باره‌ی فرهنگ، زبان و ادبیات پارسی این بود که در روزگار معاصر به این فرهنگ، زبان و ادبیات کم‌توجهی و بی‌مهری صورت گرفته است. عامل این کم‌توجهی را رویکرد فرهنگی کشورهای خارجی توسعه‌طلب به زبان و ادبیات پارسی و رویکرد فرهنگی حکومت‌های حوزه‌ی زبان پارسی می‌دانست. بنابراین نگران تهاجم فرهنگی و زبانی در قلمروی فرهنگ و زبان پارسی بود. انتقاد او از حکومت کنونی افغانستان این بود که در قبال فرهنگ، ادبیات و زبان موضع فرهنگی مناسب ندارد. حکومت را نه تنها کم‌توجه به فرهنگ، زبان و ادبیات می‌دانست، حتا تاکیدش این بود که حکومت مخالف توسعه‌ی فرهنگ، ادبیات و زبان‌های بومی کشور است.

خوب می‌دانی. در دانایی‌های ممکن متن به خیلی از نظریه‌های ادبی و فلسفی غرب به خوبی توانسته‌ای اشاره کنی و پردازش کنی. گفتیم استاد بزرگی و مهربانی شما است.

سخنانی را که این‌جا در باره‌ی خود به استاد زریاب ارجاع می‌دهم؛ این سخنان را مصادره و کمایی در نظر بگیرید، به این معنا که من بعد از مرگ استاد زریاب از جایگاه او برای شهرت خود استفاده و کمایی می‌کنم. استاد نیست که تایید کند و بگوید من این سخنان را گفته‌ام. اما این را باید بدانیم که استاد زریاب آن قدر در ادبیات و فرهنگ از فهم و دانایی خود مایه گذاشته است که سال‌های سال می‌توانیم از جایگاه استاد به نفع خود و به نفع ادبیات استفاده کنیم. من از این که توانستم هم‌نشین استاد شوم و همیشه او بر من مهربان بود، از افتخارات زندگی من است.

رهنورد زریاب؛ بینامتنی بزرگ

استاد زریاب خود را متأثر از نویسنده‌های جهان می‌دانست. واقعیت این بود که او از نویسنده‌های زیادی خوانده بود و تأثیر پذیرفته بود. هرچه بیش‌تر بخوانیم، بیش‌تر تأثیر می‌پذیریم. این تأثیرپذیری‌ها باید در اندازه‌ای برسد که سرچشمه و منبع ذهنی فرد شود و فرد با تأثیرپذیری معرفتی گسترده بتواند به بازبینی، بازخوانی و بازتولید تأثیرپذیری گسترده‌ی معرفتی خود پردازد. اندیشه، روایت و سایر فعالیت‌های فکری و فرهنگی در واقع بازاندیشی در اندیشه‌هایی است که آن اندیشه‌ها را در کتاب‌ها خوانده‌ایم و از دیگران شنیده‌ایم. بنابراین هر کدام ما یک بینادهنیت و بینامتنیت هستیم. اما این که یک بینادهنیت و بینامتنیت محدود یا گسترده‌ایم، تفاوت می‌کند.

استاد زریاب یک بینامتنیت و بینادهنیت گسترده بود. او به طور جدی با نظریه‌های فلسفی باستان و معاصر غرب آشنا بود. روایت و داستان‌های ادبی معاصر غرب را خوانده بود. عرفان ایرانی، معرفت اساطیری ایران، ادبیات کلاسیک فارسی و ادبیات معاصر فارسی را می‌دانست. درگیر معرفت و اساطیر هندویسم نیز بود. این همه مناسبت گسترده‌ی معرفتی از استاد زریاب آمیزه‌ای از بینامتنیت گسترده‌ی فرهنگ شرق و غرب ساخته بود.

بنابراین رهنورد زریاب یک اگزوستنسیال و دازاین خاص شده بود که همه چه را در خویش فرا می‌خواند و در خویش به وحدت معرفتی می‌رساند. این وحدت معرفتی معرفت‌های شرق و غرب در داستان‌های او قابل درک و قابل احساس است.

رهنورد زریاب؛ کارگری تمام عمر ادبیات

جامعه‌ی افغانستان دچار فقر فرهنگ، اندیشه و ادبیات است. بنابراین همه تلاش می‌کنند که با گرفتن یک چوکی در حکومت فقر خودکم‌بینی خود را رفع یا کتمان کند. زیرا وقتی در یک ریاست یا وزارت سخن گو یا مدیر می‌شوی صدها تن به شما تبریکی می‌فرستند، به دیدارت می‌شتابند و تو را مدیر صاحب، رییس صاحب و... می‌گویند. همه حسرت تو را می‌خورند و می‌گویند این فرد بسیار بزرگ و به جای رسیده است که توانست، مدیر، سخن‌گو، مشاور و... شود. دیگر کسی نامت را نمی‌گیرند، تا زنده



در شصت سالگی زریاب؛ خوب شد که «گلنار و آینه» را نوشت

«گلنار...» نثر پر کشش، خوش آهنگ، زیبا، رسا و گوش نوازی دارد که از سرچشمه فیاض ذخایر ادبی رهنورد بهره‌مند شده است. خصوصیت پرکشش بودن این اثر را آنگاه بیشتر می‌توان دریافت که در ضمیر خواننده برای دنبال کردن داستان انگیزشی مداوم وجود دارد. در عین حال از کوه و کوتل در نثر آن خبری نیست. از این رو داستان را برای بیشترین خوانندگان قابل فهم کرده است. اهمیت این موضوع زمانی درک می‌تواند شد که ببینیم داستان خوانی هم در دایره‌های محدود داستان خوان‌هایی قرار دارد که تعدادشان زیاد نیست.



کوه نصیر مهرین

از آن به چند خصوصیت این کتاب توجه یافتیم که با شما مطرح می‌کنم: «گلنار...» نثر پر کشش، خوش آهنگ، زیبا، رسا و گوش نوازی دارد که از سرچشمه فیاض ذخایر ادبی رهنورد بهره‌مند شده است. خصوصیت پرکشش بودن این اثر را آنگاه بیشتر می‌توان دریافت که در ضمیر خواننده برای دنبال کردن داستان انگیزشی مداوم وجود دارد. در عین حال از کوه و کوتل در نثر آن خبری نیست. از این رو داستان را برای بیشترین خوانندگان قابل فهم کرده است. اهمیت این موضوع زمانی درک می‌تواند شد که ببینیم داستان خوانی هم در دایره‌های محدود داستان خوان‌هایی قرار دارد که تعدادشان زیاد نیست.

می‌پندارم که درون مایه‌ی داستان مرثیه‌ی است با صحنه‌های شورانگیز و پر کشش. در تمام داستان دردی زیاده می‌کشد. دردی که احساس هم‌نوایی را نیز بر می‌انگیزد. درد، درد خراباتیان و مرگ هنر و هنرمند است. رهنورد مرثیه داستانی برای آنها، برای خراباتیان عزیز ما که عمریست باری طاقت فرسا را در شانه‌های خویش حمل کرده‌اند سروده است. برحق که توفیقی آن را همراهی می‌کند. در واقع زندگی واقعی خراباتیان به زبان رهنورد به نمایش نهاده شده که خواننده را در برانگیختن احساس سهیم می‌کند. و اگر یک اثر داستانی از چنین خصوصیتی بدور باشد، اثر هنری نیست. تصویرهای شناخته شده از زندگی خراباتیان و داشتن رنگ و بوی آشنا برای آنانی که در زندگی خویش در کابل صحنه‌های مشابه را دیده‌اند، به علائق خواننده می‌افزاید. اما پس از خواندن داستان این تصور نیز به من دست داد که آیا پایان کار، آثار و علائم شتابزده‌گی برای دنبال کردن داستان را ندارد؟

رهنورد زریاب ۶۰ ساله شده بود که یادداشتی به همین مناسبت نوشته بودم. شصت‌سالگی برای شخصیتی چون زریاب که تنوع رویدادها را دید و دست از قلم نکشید، سن‌وسالی کمی نیست، پربار و دارنده‌ی گفتنی‌های بسیاری است، اما سوگمندانۀ که همه را باخود زیر ابتراهای خاک برد. در شصت سالگی او حدود ده سال از آشنایی، تماس‌ها و روابط ما می‌گذشت؛ همراه بامباحثه، مکالمه، مناقشه و شاید هم اغماض و تعارف. پیش از آن «مرد کوهستان» او را چند بار خوانده بودم؛ وقتی به هامبورگ آمده بود، داستان را با خوانش خودش شنیدیم. «گلنار و آینه» را بی‌وقفه خواندم. با خودم گفتم خوب شد که این داستان را نوشت.

رهنورد از فرانسه رفت به وطن. کار خوبی کرد و خوبتر از آن، که از دفتر و مقام مشاوریت کنار رفت، کاش بدانجا نرفته بود. این سخنان را از روی آن احساسی گفتم که کاتبان آزاده پنهان نتوانند. به مناسبت شصت سالگی رهنورد زریاب گرمی یادداشتی را نشر کردم که بیش از دو سال پیش جناب نعمت حسینی نظرم را در مورد «گلنار و آینه» خواسته بود.

آقای نعمت حسینی، پس از فرستادن سلام و طلب خوبی‌ها برای شما! نظرم را در رابطه به داستان بلند «گلنار و آینه» نوشته‌ی رهنورد زریاب که اخیراً از طرف انتشارات آرش به چاپ رسیده است، پرسیده‌اید. لطفاً ضمن توجه به برداشت‌هایم، این یادآوری را نیز بپذیرید که هنوز چند روزی از مطالعه آن نمی‌گذرد. فرصتی دست نداده است که بدان به گونه‌ی نقدی که شایسته است بنگرم. اگر ما را چنین توان و ظرفیتی باشد. اما در خلال مطالعه‌ی «گلنار و آینه» و پس

این‌که در باره‌ی زندگی شخصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک نویسنده نظر موافق یا مخالف داشته باشیم، چندان ربطی به متن‌های ادبی نویسنده ندارد. به رهنورد زریاب می‌توان از چشم‌انداز توجه کرد: زندگی شخصی‌اش چگونه بوده است. زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی‌اش چه گونه بوده است. نوعیت متن و اندیشه‌ای که در متن تولید کرده است، چیست.

نظر استاد زریاب در باره‌ی فرهنگ، زبان و ادبیات پارسی این بود که در روزگار معاصر به این فرهنگ، زبان و ادبیات کم‌توجهی و بی‌مهری صورت گرفته است. عامل این کم‌توجهی را رویکرد فرهنگی کشورهای خارجی توسعه‌طلب به زبان و ادبیات پارسی و رویکرد فرهنگی حکومت‌های حوزه‌ی زبان پارسی می‌دانست. بنابراین نگران تهاجم فرهنگی و زبانی در قلمروی فرهنگ و زبان پارسی بود. انتقاد او از حکومت کنونی افغانستان این بود که در قبال فرهنگ، ادبیات و زبان موضع فرهنگی مناسب ندارد. حکومت را نه تنها کم‌توجه به فرهنگ، زبان و ادبیات می‌دانست، حتا تاکیدش این بود که حکومت مخالف توسعه‌ی فرهنگ، ادبیات و زبان‌های بومی کشور است.

در این یادداشت به این‌که زریاب با چه سیاست‌مدارانی نشست و برخاست داشت، یا با کدام جریان‌های سیاسی‌ای ارتباط داشت و... پرداخته نمی‌شود. فکر می‌کنم با درگذشت یک نویسنده، کارنامه‌ی سیاسی و اجتماعی او بسته می‌شود، کارنامه‌ی فرهنگی و ادبی او بیش‌تر باز می‌شود. زیرا نویسنده با مرگ به نوعی جای خود را برای متنی که تولید کرده است، خالی می‌کند. نویسنده تا زنده است، از این‌که خیلی‌ها به نویسنده دسترسی دارند، کمتر به متن نویسنده توجه می‌کنند. هنگامی که نویسنده می‌میرد، رجوع به سوی متنی که نویسنده تولید می‌کند، بیش‌تر می‌شود، برای این‌که دیگر نویسنده وجود ندارد؛ آن‌چه که به جای نویسنده وجود دارد، متنی است که نویسنده تولید کرده است. استاد زریاب در سه عرصه متن قابل ملاحظه‌ای تولید کرده است: داستان کوتاه و رمان، نقد و خاطرات بزرگان و مقاله‌های پژوهشی و فرهنگی. ادبیات داستانی رهنورد زریاب نه تنها در بین متن‌های خودش بلکه در بین ادبیات داستانی داستان‌نویسان روزگارش جایگاه خاصی خود را دارد.

در این یادداشت قصد نقد و داوری در باره‌ی داستان‌های زریاب را ندارم. بحث نقد و داوری داستان‌های او در جایگاه خود قابل بحث و بررسی است. سخن کلی من این‌جا این است که داستان‌های زریاب جدا از جنبه‌های روایتی، ساختاری و ادبی از نظر فلسفه‌های معاصر معناگرا است. معناگرایی داستان‌های او جنبه‌های اگزیستنیسیال (وجودی)، دازاینی و هستی‌شناسانه دارد. یعنی بیانگر گرفتاری چپستی انسان از معنای زندگی در چرخه‌ی حیات و جهان است.

از این نظر فکر می‌کنم ادبیات داستانی استاد زریاب در بین ادبیات داستانی داستان‌نویسان معاصر افغانستان خاص‌تر و معنادارتر و متفاوت‌تر است. بنابراین داستان‌های او در آینده‌ی ادبیات افغانستان بیش‌تر مورد بحث و درگیری ادبیات و نقد ادبی خواهد بود و معرفتی ادبی ما را درگیر خود خواهد کرد.

استاد زریاب بنابه درک این نگرانی، فراتر از داستان‌نویسی با نویسندگی می‌خواست از فرهنگ، ادبیات و زبان پاس‌داری کند. در داستان نوشتن متوجه نثر داستان با استفاده از واژه‌ها و ترکیب‌های واژگان زبان پارسی بود. این توجه او به واژگان زبان پارسی موجب شده است که نثر داستانی استاد زریاب نثری ستره، سچ و خاص باشد. در واژه‌سازی و واژه‌گزینی در رسانه‌ها نیز توجه می‌کرد، تلاش می‌ورزید از ذخیره‌ی واژگانی زبان پارسی بهره‌برداری صورت بگیرد. تعدادی از واژه‌های زبان پارسی که بنابه تهاجم فرهنگی به حاشیه رانده شده بود، توسط استاد زریاب فرصت پیدا کردند که بار دیگر وارد مناسبات گفتاری، نوشتاری، رسانه‌ای و فرهنگی زبان شوند. بنابراین حضور استاد زریاب نه تنها در عرصه‌ی داستان‌نویسی بلکه در عرصه‌ی کار فرهنگی و پاس‌داری از زبان اهمیتی ویژه به خود را داشت. او در این سال‌ها یک تنه نگران و پاس‌دار فرهنگ بود. نگرانی و پاس‌داری خود از زبان و فرهنگ را نه تنها در افغانستان، حتا در جامعه‌ی ادبی و فرهنگی ایران نیز مطرح کرد.

رهنورد زریاب؛ نویسنده‌ای درگیر چپستی وجود، دازاین و هستی من متن ادبی را جدا از شخصیت رفتاری و... نویسنده می‌دانم. سرانجام آن‌چه که از نویسنده می‌ماند متن است. خواننده‌ها و منتقدان با متنی که از نویسنده مانده است، سر و کار دارند.



مساجد و مدارس آخوندی: آموزش‌های مکتب؟

علم خر کاری



غلام حیدر یگانه،
شاعر و نویسنده
- قسمت دوم و پایانی

گاهی رفتار آخوند طوری بود که محیط ما را در بحرانی‌ترین لحظه‌ها، امن‌تر از خانه می‌ساخت و او همچون مادر و یا پدری معلوم می‌شد. روزی بعد از رخصتی، دو دسته از شاگردان در بیرون مکتب بهم افتاده بودند و از دور به سوی یکدیگر سنگ پرتاب می‌کردند؛ آخوند در مسیر راهش به یکی از این دسته‌ها رسید، ولی آنان در آنجا به دستوره‌های او وقعی نگذاشتند و دست از جنگ نکشیدند. من که با هیجان ناظر زدوخورد بودم، می‌دیدم که آخوند از آنها جدا نمی‌شد، آنها را به پیش می‌راند تا از معرکه دور شوند و با آمدن هر سنگی، کناره‌ی چپینش را بالا می‌کشید و برای آنها سپر می‌کرد. در آن زمان این غمخواری‌ها و فداکاری‌ها به نظر طبیعی می‌آمد، ولی وقتی که سال‌ها بعد، معلم شدم و رابطه‌ی خود

هرکس که سری در تن داشت با معلمان و برنامه‌های مکتب ابتدایی و سپس متوسطه، همنوایی کامل داشتند و به تدریج، مکتب، قبول عام یافته بود. امروز تعداد سواد آموختگان مکتب آخوند در قریه‌ی بزرگ کاکری کم نیست. همه محله‌های «اولاد ولی»، «شاور»، «جوگالک»، «تیل سرخ»، «النجک»، «جوی بافچه»، «رهنو»، «زمین سرخ»، «شیرابک»، «شله گالک»، «برج»، «لره»، «شخشل»، «چشمه سفید»، «سبه سنگ»، «خمین».... در نزد آخوند شاگرد داشته‌اند و پیش از آنکه نوبت به فارغان صنف ششم برسد، آنها قشر خطخوان و معتبری را در قریه تشکیل دادند؛ چشم‌ها و گوش‌ها بازتر شد؛ مناسبات مردم با السوالی و کارمندان رسمی به نفع قریه تغییر کرد و اولتر از همه بیگار و سیورسات برافتاد. در حالی که همیشه جوانان قریه‌ی ما در دوره‌ی عسکری به «قوه‌ی کار» فرستاده می‌شدند، فارغان مکتب آخوند وارد اردو و پولیس نیز شدند؛ شماری از آنها در دوره‌ی عسکری، حتی «کتابت» هم کردند و آنانی که به مراکز شهرهای بزرگ رسیدند در بازگشت به قریه، افکار جدیدی با خود آوردند و بسیاری از آنها، برخلاف پدران شان، فرزندان خود را با علاقمندی راهی مکتب ساختند.

دریغا که این دگرگونی‌ها و خوشبینی‌ها نسبت به مکتب، فقط تا فرارسیدن عظیم ترین بحران، به پایداری آن، مدد رساند و بس. بعد از آن که معلمان تارومار شدند، تلاش‌های ملا عبدالوهاب، عالم زبردست و مدرس معتبر کاکری و یارانش در سال ۱۳۵۹ برای جلوگیری از حریق تعمیر مکتب، بی‌فرجام ماند و نهایتاً دهاتیانی که مکتب خود، خواجه وجه الدین، را در داده بودند، صاحبی را نیز خاکستر کردند و دوره‌ی تاریخ مکتب کاکری به خاک سپرده شد.

چند سالی بعد، شنیدم که در میان امیدها و هیجان‌های نوین، بار دیگر، پای کودکان به مکتب باز شد. جای مکتب هم بار دیگر، تغییر کرد و این بار، طرح ساختمان دو منزله و پخته‌ی آن در وسط کاکری در «میندوگی» ریخته شد و اجرای آن به شرکتی از شهر هرات واگذار گردید. سال ۱۳۸۸ این بخت را داشتیم که بعد از سه دهه دوری به کاکری برسم. در آنجا، اول به سوی مکتب رفتم. ولی با دیدن تعمیر فراموش شده‌ی کنونی، مایوسانه به این نتیجه رسیدم که فرق است میان پذیرفتن مکتب؛ خواستن مکتب و نگهداشتن و اداره‌ی آن. خیال کردم که روش اولین معلم همروستاییان مان، آخوند، را در این رابطه، درست نفهمیده‌ام. زیرا، او هم مکتب را پذیرفته بود؛ هم با آرایه‌ی دلایل از ادامه‌ی فعالیت آن حمایت می‌کرد و هم مستقیم، سرگرم اداره‌ی امور آن می‌شد. اگرچه روستای ما به براندازی مکتب نشناخت، ولی قادر به دفاع از آن نیز نشد و اکنون هم منفعل و حیران، تماشاچی سرنوشت غمگ‌انگیز ساختمان جدید مکتب خود است.

آنچه به نام تعمیر جدید و نتیجه‌ی مدیریت مسئولین، مهارت شرکت‌ها و

به هر حال، با وجود فراز و فرودهای بسیار، اکنون قریه‌ی کاکری در سیمای شاگردانی که از محیط چوب‌ها، لبخندها و نکته‌های آخوند تحصیل را ادامه دادند؛ دیگرانی که به آنان تأسی جستند و از ابتدایی و متوسطه فرارفتند، دارای آموزگاران، داکتران، انجینیران، افسران، انجینیران، افسران، کارمندان دولتی، و... می باشد. ولی، از سویی هم نام آخوند، نخستین معلم و آغاز گر معارف معاصر ما با مرور ایام از یادها زوده می‌شود؛ بقایای نخستین مکتب قریه، خاموش و صبور، فرسوده و محو می‌گردد و خاکستر ترانه‌های فگار و غلام نبی خان را نیز که در رشد مکتب آخوند، مایه گذاری کردند باد می‌برد.

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

ساخت نامجویان به چشم می‌خورد، تنها دیواره بندی‌های خاکستری رنگ و مفلوک‌ست که در جای‌جای آنها، حفره‌های بحث‌برانگیزی به جای در و پنجره، خود نمایی می‌کنند. شنیدم که شرکت مسوول، غیب شده و مکاتبه‌ی مکرر با مقامات نیز به جایی نرسیده است. چه می‌توان گفت؟ اگر سال‌ها پیش، فضاهای بی‌کلکین مکتب دهاتی که بی‌هزینه‌ی رسمی و بی‌سروصدا به دست مردم پرداخته شد، نگاه و صدای آخوند و نوازش خورشید را به درون فرا می‌خواندند، امروز در این حفره‌ها، شاید، بتوان تنها، شبح تاریک اندیشی و

حقیقت این است که گذر من به مکتب با ایام تعطیل مصادف بود و از آشنایی گذرا نیز با آموزگاران و شاگردان، بی‌بهره ماندم. لذا عجلتاً ترجیح می‌دهم گمانم را بر خوشبینی و امیدواری استوار کنم تا بدبینی.

به هر حال، با وجود فراز و فرودهای بسیار، اکنون قریه‌ی کاکری در سیمای شاگردانی که از محیط چوب‌ها، لبخندها و نکته‌های آخوند تحصیل را ادامه دادند؛ دیگرانی که به آنان تأسی جستند و از ابتدایی و متوسطه فرارفتند، دارای آموزگاران، داکتران، انجینیران، افسران، کارمندان دولتی، و... می باشد. ولی، از سویی هم نام آخوند، نخستین معلم و آغاز گر معارف معاصر ما با مرور ایام از یادها زوده می‌شود؛ بقایای نخستین مکتب قریه، خاموش و صبور، فرسوده و محو می‌گردد و خاکستر ترانه‌های فگار و غلام نبی خان را نیز که در رشد مکتب آخوند، مایه گذاری کردند باد می‌برد.

شاید امروزه، قریه‌ی ما همچون کتابی است که زندگی در آن، فصل‌های فضیلت و فداکاری را با صفحات غفلت و ناسیاسی جمع کرده و با خرابه‌های مکتب آخوند در «لره»، با خاکسترهای آن در «تیلک» و حفره‌های حرص در تعمیر «میندوگی» مجسم نموده تا مایه‌ی عبرت و آگاهی باشد.

با این همه، کاکری که روزی بی‌پروا، آخوند را از دست داد، تا آنجا کاهل نخواهد شد که با چنین تجارب و سرگذشت سهمگینی به آسانی از چهار دیوار مکتب نیز دست بشوید. ولی، با حسرت، این پرسش در ذهنم خطور می‌کند که آیا امروز، هیچ جوهره‌ی از منش آخوند در خود خواهیم یافت که اقلاً در همین مورد، مانند او «بهلول و نیزه و کچکول» باشیم و در غارت مکتب خود با دیگران همدست نگردیم؟

وزارت اطلاعات و فرهنگ: زاده‌گاه هنر مینیاتوری افغانستان است



فردوسی در بزم شاعران دربار غزنین شاهنامه فردوسی

مینیاتور: محمد جوکی ب. شاهرخ، ایرنگ تیره، جوهر و طال روی کاغذ، هرات، عصر تیموریان ۱۴۴۴ میلادی.

این تصویر در سال ۱۴۴۴ میلادی در عهد تیموریان هرات مینیاتوری شده است. ابوالقاسم فردوسی و جمع از شاعران دربار غزنین را نشان میدهد که در کنار آب جوی باغ سلطان محمود، مشغول مشاعره و گفتگوهای ادبی اند. در حال حاضر این مینیاتوری در بخش آسیایی «انجمن سلطنتی» انگلستان نگهداری می‌شود. منبع: موزیم فیتز

جاده ابریشم: وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان از اینکه نام افغانستان به عنوان یکی از میراث‌دارهای هنر مینیاتور برده نشده، رسماً شکایت کرده است.

وزارت فرهنگ افغانستان گفته که اعلام ثبت هنر مینیاتوری در میراث جهانی در مغایرت صریح با مواد مندرج کنوانسیون حفاظت از میراث‌های فرهنگی ناملموس بوده و باعث ایجاد فضای عدم همکاری فرهنگی میان کشورهای مربوطه می‌گردد. محمدظاهر زهیر، سرپرست وزیر اطلاعات و فرهنگ افغانستان می‌گوید که «منشا و زاده‌گاه اصلی» هنر مینیاتوری افغانستان است.

روز گذشته در پانزدهمین اجلاس کمیته جهانی میراث فرهنگی معنوی (ناملموس) یونسکو، هنر مینیاتور به عنوان پانزدهمین میراث ناملموس کشورهای ایران، ترکیه، جمهوری آذربایجان و ازبکستان در فهرست جهانی یونسکو ثبت شد.

پرونده هنر مینیاتور به طور مشترک از سوی کشورهای ایران، ترکیه، جمهوری آذربایجان و ازبکستان در یونسکو مطرح شد که با رای موافق اکثریت اعضا در فهرست یونسکو ثبت شد.

وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان نیز خواستار ثبت مشترک هنر مینیاتور با کشورهای منطقه شده است.

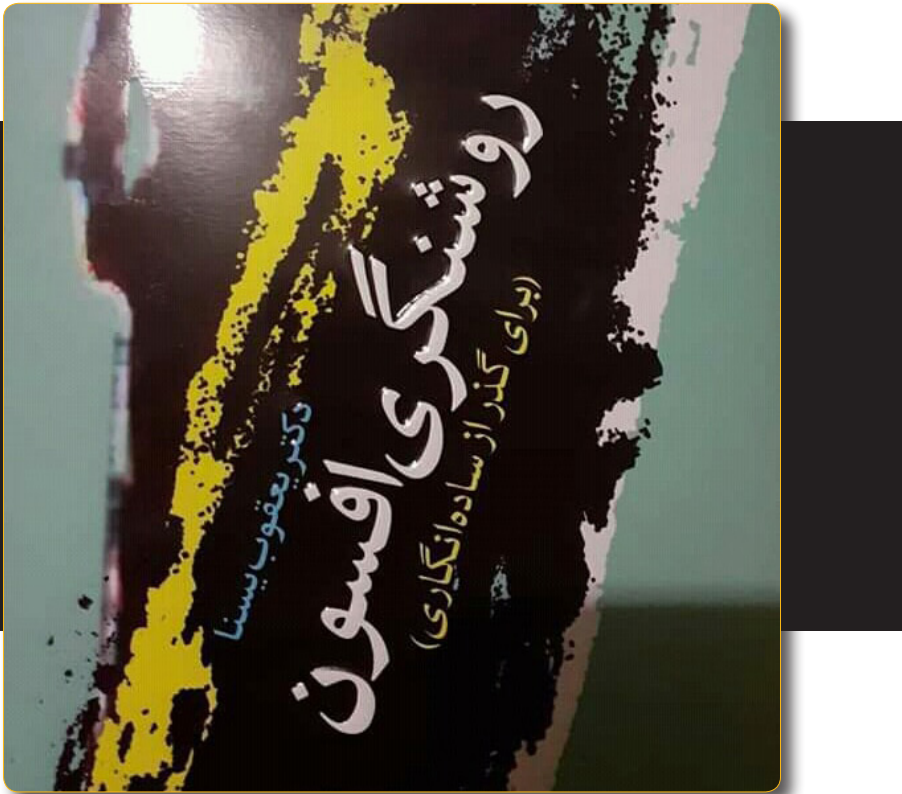
پانزدهمین اجلاس کمیته جهانی میراث فرهنگی معنوی (ناملموس) یونسکو از ۱۴ تا ۱۹ دسامبر به صورت آنلاین در حال برگزاری است. مقام‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران و وزارت فرهنگ و توریسم ترکیه در اعلامیه‌هایی از ثبت هنر مینیاتوری در یونسکو استقبال کرده‌اند.

به گزارش مهر، معاون میراث فرهنگی ایران در حاشیه برگزاری پانزدهمین اجلاس کمیته بین‌الدول میراث‌فرهنگی ناملموس یونسکو گفت: پرونده ثبت جهانی مینیاتور توسط ایران، ترکیه، ترکمنستان، ازبکستان و آذربایجان تهیه شده است و در آینده کشورهای هندوستان، افغانستان و تاجیکستان نیز به پرونده ثبت جهانی

مینیاتور اضافه می‌شوند.

مینیاتوری با شاهنامه فردوسی نیز رابطه ناگسستی دارد و برای اولین بار مینیاتورهای

زیبایی از شاهنامه فردوسی در هرات در عصر تیموریان کار شده که می‌تواند گفت هرات زادگاه هنرهای مینیاتوری است.



یعقوب یسنا فیلسوف فقدان، بازی و معنا در روشنگری افسون

نوشتن هر کتابی یک مرحله جلوتر آمده است. در نوشتن مقاله‌های علمی و پژوهشی نیز موفق بوده است. چهار مقاله در فصل‌نامه‌های علمی ایران ثبت کرده است. سه‌ی مقاله‌ی علمی او در هشتمین همایش ملی نقد و نظریه‌ی ادبی ایران پذیرفته شد. یسنا فعالیت فکری خود را از شاه‌نامه آغاز کرد و به اسطوره رسید. از اسطوره به نظریه‌پردازی و فلسفه‌ی ادبیات پرداخت. از نظریه‌پردازی و فلسفه‌ی ادبیات به اندیشه و تفکر در مناسبات کلان فکری بشر از جمله در باره‌ی معنای معرفت، معنای هستی، معنای زیبایی‌شناسی و معنای آموزش رسیده است.

«روشنگری افسون» کتابی است که یسنا اندیشه‌ورزی خود را در چارچوب و مناسبات کلان فکری تثبیت می‌کند. یسنا در کتاب روشنگری افسون پا جای پای اندیشمندان مانند دریدا، فوکو، دلوز، کریستوا، باختین، لیوتار و... می‌گذارد و به عنوان یک اندیشمند بینارشته‌ای در علوم و اندیشه‌ی مدرن و پسامدرن وارد عرصه‌ی تفکر و اندیشه‌ورزی می‌شود. طوری که دکتر تقی‌آبادی، یعقوب یسنا را بنابه اعتبار کتاب دانایی‌های ممکن متن نظریه‌پرداز می‌داند، من یعقوب یسنا را بنابه اعتبار کتاب روشنگری افسون فیلسوف می‌دانم.

”

یعقوب یسنا در جامعه‌ی فرهنگی و رسانه‌ها معروف به شاه‌نامه‌شناس، اسطوره‌شناس و نظریه‌پرداز است. این که یسنا اسطوره‌شناس و شاه‌نامه‌شناس است، در این باره بحثی وجود ندارد. زیرا او کتاب بازتاب اسطوره‌های اوستایی در شاه‌نامه، واژه‌های عربی در شاه‌نامه و مقدمه‌ای بر فردوسی‌شناسی و شاه‌پژوهی را نوشته است. کتاب بازتاب اسطوره‌های اوستایی در شاه‌نامه در نوع خود بی‌نظیر است. زیرا حلقه‌ی گم‌شده بین اوستا و شاه‌نامه را مشخص کرده است و برای نخستین‌بار بحث اساطیر اوستایی و جهان‌شناختی معرفتی اساطیر اوستایی را در شاه‌نامه مطرح کرده است.

“

نخست این که در افغانستان مباحث فلسفی و نظری قابل درک نیست؛ دوم این که عملاً در افغانستان برخی از افراد نادیده گرفته می‌شوند. یسنا بنابه بحث‌های متفاوت نظری و فلسفی‌ای که دارد ممکن برای بسیاری‌ها بحث‌های متفاوت و پیچیده‌ی فکری او قابل درک نباشد. در ضمن بسیاری عملاً در پی نادیده‌گیری یعقوب یسنا هستند. کتاب دانایی‌های ممکن متن نوشته شد اما مورد توجه قرار نگرفت، تا این که از روی تصادف یک استاد دانشگاه ایرانی این کتاب را برمی‌دارد، متوجه می‌شود که کتاب مهمی است. بنابراین مقاله‌ی «در جست وجوی آن گوینده‌ی مخفی» را در باره‌ی این کتاب می‌نویسد.

کاتبسازم
دانش جوی کارشناسی ارشد ادبیات

یعقوب یسنا در جامعه‌ی فرهنگی و رسانه‌ها معروف به شاه‌نامه‌شناس، اسطوره‌شناس و نظریه‌پرداز است. این که یسنا اسطوره‌شناس و شاه‌نامه‌شناس است، در این باره بحثی وجود ندارد. زیرا او کتاب بازتاب اسطوره‌های اوستایی در شاه‌نامه، واژه‌های عربی در شاه‌نامه و مقدمه‌ای بر فردوسی‌شناسی و شاه‌پژوهی را نوشته است. کتاب بازتاب اسطوره‌های اوستایی در نوع خود بی‌نظیر است. زیرا حلقه‌ی گم‌شده بین اوستا و شاه‌نامه را مشخص کرده است و برای نخستین‌بار بحث اساطیر اوستایی و جهان‌شناختی معرفتی اساطیر اوستایی را در شاه‌نامه مطرح کرده است. در شاه‌نامه‌پژوهی نظریه‌های مشخص به خود را دارد. بنابراین اسطوره‌شناس و شاه‌نامه‌شناس است. من این سخن را به این اساس می‌گویم که پایان‌نامه‌ی کارشناسی‌ام را در باره‌ی کارنامه‌ی ادبی و فکری یعقوب یسنا نوشته‌ام؛ بنابراین وسعت فکری و ادبی یسنا را به خوبی درک می‌کنم. اما در باره‌ی این که چگونه و چرا نظریه‌پرداز است، باید بحث کرد. جانانان کالر کتابی بنام نظریه‌ی ادبی دارد. او در این کتاب فراتر از نظریه‌ی ادبی در باره‌ی نظریه استدلال می‌کند و توضیح می‌دهد. نخست نظریه را «گمانه‌زنی» می‌داند. اما می‌گوید به نوعی همه گمانه‌زنی می‌کنند. بنابراین گمانه‌زنی‌ها نظریه نیست. نظریه در واقع سخن‌ورزی در باره‌ی روابط و مناسبات پیچیده و نظام‌مند در بین چندین عامل است که نتوان نظریه را به آسانی در باره‌ی این مناسبات و روابط پیچیده‌ی چند عامله تایید یا رد کرد.

بنابراین نظریه به طور مشخص بحث اختصاصی نیست، بلکه در درک، تعبیر، مطالعه و معنابخشی عرصه‌های متفاوت می‌تواند تأثیر بگذارد. مثلاً در مطالعه‌ی چستی معنا، طبیعت، فرهنگ، کارکرد روان انسان، روابط بین تجربه‌ی عمومی با خصوصی و... نظریه می‌تواند به کار بسته شود. درکل نظریه چون و چرا در باره‌ی عقل سلیم است. منظور از عقل سلیم بدیهیات است که در مناسبات فرهنگی و فکری جامعه درست دانسته می‌شود. نظریه این بدیهیات را مورد پرسش و چالش قرار می‌دهد. بنابراین نظریه دیدگاه افراد را در باره‌ی بدیهیات تغییر می‌دهد و افراد را و می‌دارد تا در باره‌ی مفاهیم و بدیهیات بازاندیشی کنند (کالر، ۱۳۸۳: ۸-۱۰). یعنی افراد به عقل سلیم خود نسبت به بدیهیات و مفاهیم شک

نظریه‌پرداز در باره‌ی هرچه سخن‌ورزی می‌کند و بین چیزها و مفهوم‌های زیادی مناسبت برقرار می‌کند و در باره‌ی مناسبات آنها استدلال، بحث، تاویل و انتقاد می‌کند. یعقوب یسنا در کتاب دانایی‌های ممکن متن در مناسبات کلی فکری و فرهنگی نظریه‌پردازی کرده است که این مناسبات کلی فکری و فرهنگی متن، مولف، معنا، زبان، مناسبات زبانی درون‌متن، خواندن/نوشتن، نقد، فهم، دانایی، تعبیر، تلقی، قالب، انواع و ادبیات است. به اساس کتاب دانایی‌های ممکن متن او یک نظریه‌پرداز است. زیرا آنچه را که جانانان کالر از مفهوم نظریه ارایه می‌کند، یسنا به خوبی در دانایی‌های ممکن متن توانسته است در بحث مناسبات پیچیده‌ی فرهنگی و فکری نظریه‌پردازی کند، بدیهیات و مفاهیم را دچار چالش کند و به تولید فکر ادبی و بازاندیشی فکری، ادبی و فرهنگی بپردازد.

دکتر حمید تقی‌آبادی که از استادان دانشگاه آزاد ایران است، در کتاب «مواجهه با متن» مقاله‌ای در باره‌ی دانایی‌های ممکن متن و اندیشه‌ی یعقوب یسنا دارد. او دانایی‌های ممکن متن را یک اتفاق در ادبیات انتقادی افغانستان می‌داند (مواجهه با متن: ۱۸۴). برای نخستین‌بار است که تقی‌آبادی با خواندن دانایی‌های ممکن متن کشف می‌کند یعقوب یسنا یک نظریه‌پرداز است. «کتاب دانایی‌های ممکن متن تألیف یعقوب یسنا در حوزه‌ی فلسفه‌ی ادبیات و تفکر ادبی، دعوتی به کلنجار رفتن و گفت و گو با متن» است (مواجهه با متن: ۱۷۳). تأکید می‌کند: «یعقوب یسنا به اعتبار آنچه در کتابش نوشته و به اعتبار تقدیم‌نامه‌ی اول آن یک متفکر ادبی است. کسی که می‌خواهد «پویه‌تی‌سین» ادبیات باشد و خودش و مخاطبانش را در مسیر بارش فکر و طراوت اندیشه قرار دهد» (مواجهه با متن: ۱۷۴). نظر دکتر تقی‌آبادی این است که یسنا یک نظریه‌پرداز پسااسخترگرا است (مواجهه با متن: ۱۷۵).

دکتر تقی‌آبادی از یافتن کتاب دانایی‌های ممکن متن در سال ۹۲ در افغانستان شگفت‌زده می‌شود، می‌گوید تصور نمی‌کرده است که چنین کتابی در افغانستان نوشته شده باشد: «خوش‌بختی من این است که در جایی که فکرش را نمی‌کردم، توانستم این کتاب را پیدا کنم و وارد بحث‌هایی شوم که به حوزه‌ی مطالعاتی‌ام مرتبط است. دانایی‌های ممکن متن این امکان را برای من فراهم آورد که در خواندن کتاب تمرکز بر ساخت جمله و تولید معنا را مجدداً تجربه کنم» (مواجهه با متن: ۱۸۷).

یعقوب یسنا در تفکر و اندیشه تا هنوز در جا نزده است؛ با

یعقوب یسنا در تفکر و اندیشه تا هنوز در جا نزده است؛ با نوشتن هر کتابی یک مرحله جلوتر آمده است. در نوشتن مقاله‌های علمی و پژوهشی نیز موفق بوده است. چهار مقاله در فصل‌نامه‌های علمی ایران ثبت کرده است. سه‌ی مقاله‌ی علمی او در هشتمین همایش ملی نقد و نظریه‌ی ادبی ایران پذیرفته شد. یسنا فعالیت فکری خود را از شاه‌نامه آغاز کرد و به اسطوره رسید. از اسطوره به نظریه‌پردازی و فلسفه‌ی ادبیات پرداخت. از نظریه‌پردازی و فلسفه‌ی ادبیات به اندیشه و تفکر در مناسبات کلان فکری بشر از جمله در باره‌ی معنای معرفت، معنای هستی، معنای زیبایی‌شناسی و معنای آموزش رسیده است.

را ایجاد مناسبات خلاق بین تصورات و چیزها می‌داند. بنابراین در این جستار، چالش‌هایی را علیه تخصص‌گرایی مطرح می‌کند. تخصص‌گرایی که تأکید به یادگیری موضوع و دانش مشخصی دارد. یسنا چنین یادگیری را ربات‌وار و ماشین‌وار می‌داند که در چنین تخصصی درک معناداری از مناسبات هستی مطرح نیست. از نظر یسنا هستی مناسبت‌های پیچیده-پیوسته است. بنابراین درک هستی، درک مناسبت‌های پیچیده-پیوسته است. درک مرگ، فقدان، نیستی و غیبت در محور نسبت‌های اندیشه‌ی پیچیده-پیوسته قرار دارد. خاستگاه معنای هستی به تعبیر یسنا درک فقدان و نیستی است. بنابراین معنای نسبتاً مشخصی هستی در اندیشه‌ی او «نیستی‌ای به اندیشه‌درآمده» است.

درک مرگ به درک نیستی، درک نیستی به درک فقدان و غیبت، درک فقدان و غیبت به درک معنا، درک معنا به درک بازی و درک بازی به دانایی بسیارگان می‌انجامد. همه‌ی این ادراک به مفهوم هستی شکل می‌دهد. مفهوم هستی در نرم‌ابزاری قابل فهم می‌شود که آن نرم‌ابزار زبان است. زبان مناسبات خود را توسط بازی ایجاد می‌کند. بنابراین زبان در جهان نه، جهان در زبان است. زیرا هستی، زبان و متن است.

یسنا پایان جستار «نسبت‌های زبان، اندیشه، زبان، متن و هستی» را در عنوان «در نسبت غیبت مرگ، عشق و معنا» جمع می‌کند. طوری که معنا به درک غیبت ارتباط دارد، عشق را نیز به درک غیبت ارتباط می‌دهد و درک غیبت را مبتناً بر یک عشق در نظر می‌گیرد. آن‌چه که فراتر از مناسبات این مفهوم‌ها در این جستار اهمیت دارد، بافت زبانی جمله‌ها و مناسبات متنی جستار است که بیانگر ایده‌ی بازی در این جستار و رابطه‌ی تولید معنا با بازی است.

در جستار «فراکنی و غیبت مرگ» بیشتر به مفهوم غیبت مرگ می‌پردازد. در جستار «مرگ‌اندیشی و دانایی» بحث ارتباط دانایی، فقدان و معنا را با این چشم‌انداز توسعه می‌بخشد که اندیشیدن در باره‌ی مرگ موجب دانایی می‌شود. در جستار «هواداری از جایگاه آدمی» به چستی انسان در مناسبات درک فقدان، معنا، بازی، زبان و فرهنگ پرداخته می‌شود. یعنی چستی انسان بنابه مناسبات انسان با این مفاهیم مطرح می‌شود. یسنا در این جستار ماهیت ذات‌باورانه، مطلق و بی‌نقض انسان را مورد نقد قرار می‌دهد و انسان را به عنوان «طرحی» در وسط این مفاهیم و جهان مطرح می‌کند؛ طرحی که بیشتر درگیر دلهره، هراس و نگرانی است.

بنابه وجود همیشگی دلهره، نگرانی و هراس در طرح انسان، هر آن طرح انسان دچار تحول و فراکنی‌های فرهنگی می‌شود. انسان می‌خواهد با فراکنی‌های فرهنگی بر دلهره، نگرانی و هراس خود سرپوش بگذارد و نگرانی‌های خود را کتمان کند. بنابراین انسان دست به افسون‌گری‌های مذهبی و فرهنگی می‌زند. طرح انسان در مناسبات و در وسط انواع افسون است که شکل می‌گیرد. این‌جاست که روشنگری افسون می‌خواهد افسون‌شدگی انسان را نقد کند تا انسان دچار بیش از حد افسون‌زدگی و حماقت نشود:

«انسان با روشنگری از هواداری جایگاه آدمی که ژرف‌ساخت آن بر دل‌خوشی‌های احمقانه گذاشته شده است، به نوعی زیر پای خود و جامعه را از دل‌خوشی‌های احمقانه خالی می‌کند. با این خالی‌کردن، انسان را بازتعریف می‌کند یا انسان و جامعه را او می‌دارد تا به خود و جایگاه خود دقیق‌تر از چشم‌اندازهای متفاوت نظر کند» (روشنگری افسون: ۲۴۲).

این بخش در جستار «خوش‌بختی، معنا و هدف زندگی» با این نظر پایان می‌یابد که درک ما از معنای زندگی نیز به درک ما از چگونگی درک مرگ و فقدان ارتباط دارد. این که برداشت افراد و جامعه‌های بشر از معنای زندگی تفاوت دارد، به چگونگی تفاوت درک افراد و جامعه‌های بشر از معنای مرگ و فقدان ارتباط دارد.

روشنگری افسون در مفهوم‌سازی‌های فلسفی، در ظرفیت‌بخشی معنادار خلاق زبان و در مناسبات معنادار خلاق متن و نثر یک رویداد در زبان، نثر و متن فارسی است. می‌توان گفت متن، نثر و زبان روشنگری افسون چشم‌اندازی را برای امکان اندیشیدن فلسفی و خرد انتقادی در زبان فارسی می‌گشاید. این چشم‌انداز موجب این امید می‌شود که زبان فارسی گنجایش اندیشیدن فلسفی و خرد انتقادی را دارد.

پس از نوشتن آن مقاله این کتاب مطرح می‌شود. اگرچه دانایی‌های ممکن متن یا درک نمی‌شد یا نادیده گرفته می‌شد. بنابراین خطر این که مباحث کتاب روشنگری افسون درک نشود یا نادیده گرفته شود، وجود دارد. من بعد از خواندن کتاب روشنگری افسون شگفت‌زده شدم و با خواندن مقاله‌ی دکتر تقی‌آبادی شگفت‌زدگی و تامل و دقت‌م بر کارهای یعقوب یسنا به ویژه بر روشنگری افسون بیشتر شد.

اگر فلسفه را درگیری مفاهیم انتزاعی، ایجاد مناسبت بین مفاهیم و مفهوم‌سازی بدانیم، کتاب روشنگری همه‌ی این موارد را دارد. بنابراین یعقوب یسنا‌ی اسطوره‌شناس و نظریه‌پرداز در روشنگری افسون از جایگاه فیلسوف سخن می‌گوید و ابراز نظر می‌کند.

چهار گفتمان کلان اندیشه و فرهنگ بشری در روشنگری افسون در کنار هم مطرح شده است. نویسنده این چهار گفتمان را به هم ربط داده است و از این ارتباط، نظریه‌ی پیچیده-پیوسته‌ی مناسبات معرفت و اندیشه‌ی بشری را مطرح کرده است. بنابراین از چشم‌اندازی که یسنا موضوعات فکری روشنگری افسون را به هم ربط می‌دهد، چشم‌انداز نظری پیچیده-پیوسته است. یعنی همه‌چه به هم ارتباط دارد. از نظر یسنا واقعیت چیزها، امور و مناسبات را نمی‌توان بدون درک ارتباط آنها درست مطالعه و درک کرد.

از آن‌جایی که مباحث کتاب گسترده است، من بحث این یادداشت را اختصاص می‌دهم به بخش دوم کتاب که «در نقد ساده‌انگاری هستی‌شناسانه» است. یسنا در این بخش جستارهای «نیستی‌شناسی هستی»، «نسبت‌های اندیشه، زبان، متن و هستی (دانایی، معنا و حقیقت)»، «فراکنی و غیبت مرگ»، «مرگ‌اندیشی و دانایی»، «هواداری از جایگاه آدمی» و «خوش‌بختی، معنا و هدف زندگی» را ارایه کرده است. او در این جستارها به انتزاعی‌ترین مفاهیمی پرداخته و خود را درگیر کرده است که کم‌تر فیلسوفی در زبان فارسی به این مفاهیم انتزاعی پرداخته است.

واژه‌های کلیدی و پُر بسامد این بخش «مرگ، فقدان، نیستی، زبان، غیبت، بازی، معنا، دانایی، متن، زندگی، هستی و عشق» است. شاید تصور شود که مرگ، فقدان و نیستی هم‌معنا باشند اما در اندیشه‌ی یسنا نسبتاً تفاوت‌های ظریف معنایی جهت‌دار دارند.

یسنا در جستار نیستی‌شناسی هستی- که حقیقت مقدمه‌ای بر این بخش (نقد ساده‌انگاری هستی‌شناسانه) است و درون‌مایه‌ی این مقدمه در جستارهای دیگر توسعه می‌یابد و فهم‌پذیرتر می‌شود- ادعای بزرگی می‌کند که نخست غیر قابل تصور به نظر می‌رسد. زیرا او ادعا می‌کند خاستگاه معنا و هستی به درک فقدان، مرگ و نیستی ارتباط دارد (روشنگری افسون: ۱۴۹). توضیح یسنا این است که معنا و هستی بنابه درک فقدان در زبان قابل روایت و بیان شده است. به آن‌چه که معنا و هستی می‌گوییم جایگاه زبانی دارد. طوری که معنا و فهم هستی به درک فقدان و نیستی ارتباط دارد؛ تحول معنا و فهم هستی نیز به اندیشیدن و بازاندیشی در باره‌ی مرگ، فقدان و نیستی ارتباط می‌گیرد. این که معنا و فهم هستی در روزگار مدرن در فرهنگ جامعه‌ی ما تحول نیافته است و هنوز معنا و فهم هستی جنبه و ماهیت اساطیری و دینی دارد، به این معنا است که ما در باره‌ی مرگ، فقدان و نیستی نیندیشیده‌ایم. بنابراین دچار بدویت فکری و فرهنگی در باره‌ی معنا و فهم هستی هستیم که خاستگاه خشونت‌های اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ی ما به بدویت فکری ما در باره‌ی مرگ (زندگی بعد از مرگ) ارتباط دارد.

«نسبت‌های اندیشه، زبان، متن و هستی» از جستارهای بلند روشنگری افسون است. یسنا در این جستار اندیشه



صاحب امتیاز: محمد احمدی 0793442957
 مدیرمسئول: محمد احمدی mahmady888@gmail.com
 سردبیر: خالق ابراهیمی
 ویراستار: محمد رضا
 گزارشگر: علی رسالتی
 صفحه آرا: رضام
 مراکز توزیع: بامیان، غور، دایکندی، غزنی و کابل.
 قیمت: ۱۵ افغانی، تیواژ: ۲۰۰۰
 آدرس: کارته سه، سرک شورا

جبهه‌های

یادنامه یادرفنگان

● Saturday ● December 19, 2020 ● No. 174 ● Vol. 5

● سال پنجم ● شماره ۱۷۴ ● شنبه ۲۹ قوس ۱۳۹۹



EASY LOAD

Simple & Fast

با ایزی لود

در هر مکان و هر زمان

هر مقدار که خواسته باشی

به هر شماره میتوانی کریدت خریداری نمایی

برای فعال سازی کفایست با ما در تماس

شوید و حساب میتیو افتتاح نمایید

CREATE NOW

☎ 0799 82 40 30

🌐 Easyload.af

ایزی لود ساده و سریع



ADVERTISEMENT

Summons

Case No: FC2020-003330
 SUPERIOR COURT OF ARIZONA
 IN MARICOPA COUNTY
 Tahmina Besmel
 Name of Petitioner/Party A
 And
 Sear Tahir
 Name of respondent/Party B

WARNING: This is an official document from the court that affects your rights. Read this carefully. If you do not understand it, contact a lawyer for help.

FROM THE STATE OF ARIZONA
 To: Sear Tahir

1. A lawsuit has been filed against you. A copy of the lawsuit and other court papers are served on you with this "Summons."
2. If you do not want a judgment or order entered against you without your input, you must file a written "Answer" or a "Response" with the court, and pay the filing fee. Also, the other party may be granted their request by the Court if you do not file an "Answer" or "Response", or show up in court. To file your "Answer" or "Response" take, or send, it to the:
 - Office of the Clerk of Superior Court, 201 West Jefferson Street, Phoenix, Arizona 85003-2205 OR
 - Office of the Clerk of Superior Court, 18380 North 40th Street, Phoenix, Arizona 85032 OR
 - Office of the Clerk of Superior Court, 222 East

Javelina Avenue, Mesa, Arizona 85210-6201 OR
 · Office of the Clerk of Superior Court, 14264 West Tierra Buena Lane, Surprise, Arizona 85374. After filing, mail a copy of your "Response" or "Answer" to the other party at their current address
 3. If this "Summons" and the other court papers were served on you by a registered process server or the Sheriff within the State of Arizona, your "Response" or "Answer" must be filed within TWENTY (20) CALENDAR DAYS from the date you were served, not counting the day you were served. If you were served by "Acceptance of Service" within the State of Arizona, your "Response" or "Answer" must be filed within TWENTY (20) CALENDAR DAYS from the date that the "Acceptance of Service" was filed with the Clerk of Superior Court. If this "Summons" and the other papers were served on you by a registered process server or the Sheriff outside the State of Arizona, your Response must be filed within THIRTY (30) CALENDAR DAYS from the date you were served, not counting the day you were served. If you were served by "Acceptance of Service" outside the State of Arizona, your "Response" or "Answer" must be filed within THIRTY (30) CALENDAR DAYS from the date that the "Acceptance of Service" was filed with the Clerk of Superior Court. Service by a registered process server or the Sheriff is complete when made. Service by Publication is complete thirty (30) days after the date of the first publication.
 4. You can get a copy of the court papers filed in

this case from the Petitioner at the address listed at the top of the preceding page, or from the Clerk of Superior Court's Customer Service Center at:
 · 601 West Jackson, Phoenix, Arizona 85003
 · 18380 North 40th Street, Phoenix, Arizona 85032
 · 222 East Javelina Avenue, Mesa, Arizona 85210
 · 14264 West Tierra Buena Lane, Surprise, Arizona 85374.
 5. If this is an action for dissolution (divorce), legal separation or annulment, either or both spouses may file a Petition for Conciliation for the purpose of determining whether there is any mutual interest in preserving the marriage or for Mediation to attempt to settle disputes concerning legal decision-making (legal custody) and parenting time issues regarding minor children.
 6. Requests for reasonable accommodation for persons with disabilities must be made to the division assigned to the case by the party needing accommodation or his/her counsel at least three (3) judicial days in advance of a scheduled proceeding.
 7. Requests for an interpreter for persons with limited English proficiency must be made to the division assigned to the case by the party needing the interpreter and/or translator or his/her counsel at least ten (10) judicial days in advance of a scheduled court proceeding.
 SIGNED AND SEALED this date June 1st 2020
 CLERK OF SUPERIOR COURT

M.PATTERSON
 DEPUTY CLERK
 11/28/2020,12/05/2020,12/12/2020,12/19/2020